



غیب مسکولار، مشرق مسکولارده

د. داوود مهدوی زادگان

د. داوود مهدوی زادگان
 نویسنده کتب پیش از رحلت امام خمینی (ره) وزیر امور خارجه شوروی سابق به دیندار ایشان آمده پیام کتبی میخابیل گورباچف را که در پاسخ به پیام امام بود تسلیم کرد از توضیح شماره دوازده درباره محتوای آن پیام به دست که در امام خمینی را از این نسخه برداشتن در پی کشیدن پاپ گفتگوی فرهنگی عقیدتی یا بخشی از جهان غرب بود ولی پاسخ متقابل کلاماً دیپلماتیک و سیاسی بود به همین دلیل ایشان در پاسخ به توضیح وی از محتوای پیام گورباچف تنها به این جمله بسنده کرد که چه ایشان بگویند که من می خواهم جاری شمایک فضای بزرگتر با کتب من می خواهم ندیای بزرگه یعنی دنیای بعد از مرگ که دنیای چلورده است، در آرای آقای گورباچف بازنمایم و محور اصلی پیام من آن بود (۱).

امام خمینی (ره) که گسست بزرگی را در زندگی جوامع بشری معاصر مشاهده کرده بود و در پی رفع آن بود این جدایی فراتر از گسست معرفتی بود در واقع گسستی وجودی بود جدایی از هیای فراعتر و بزرگتر از دنیای مادی که هر فلسفی، خونی نتوانی پس از مرگ آن را تجربه خواهد کرد این مطلب همان مسئله اصلی دنیای متجدد است که امروز بر سر سر کرده حاکمی مبطوره یافته است امام خمینی (ره) مسئله اصلی دنیای متجدد را در «فنا زبانی» و «حیون زبانی» از جمله دست است و حطاب به گورباچف رئیس جمهور شوروی سابق تأکید دارد که مشکل مملکت شما اینکه مشکل دنیای متجدد - مسئله مالکیت و اقتدار و آزادی نیست - مشکل شعاعم اعتقاد واقعی به خداست همان مشکلی که غرب راهم به اینتل و بیست کشیده و خواهد کشید مشکل اصلی شما امروزه طولانی و پیچیده با احسا و بیبا هستی و آفرینش است (۲).

روشی از روشنگرانی و حلقان اندیشه مدرن به این

موضوع توجه نموده اند و از آن با عنوانی مختلفی چون «فلسفه زبانی» «عین جهانی شدن» و «مسکولار شدن» جامعه یاد کرده اند ماکس وبر از این فرایند تعبیر به «فلسون زبانی» کرده است فلسفه قدسی بودن زندگی بشر در گذشته مدرن، فلسفی است که همواره گرفتار آن بوده است و بشر فقط در زمان حاضر توانسته به مدد رشد و پیشرفت دانش عقلانی و تجربه خود را از این فلسون برهاند در دنیای امروز، دین به موازات رشد عقل گرایی در علوم تجربی به نیروی غیر عقلانی یا ضد عقلانی و فراسنی تبدیل شده است (۳).

سنت عقولای است که شامل ادیان وحیانی نیز می شود و بشر با ورود به دنیای متجدد از آن فاصله گرفته است این فاصله گیری نتیجه تقسیم زبانی از معرفت قدسی است (۴). در خلاف دیدگاه مدرن که پدیده «گسست معنوی» را به مثابه موضوع پژوهشی می نگرد، سنت گرایان آن را به مثابه مسئله ای معرفتی تلقی می کنند از این رو، سنت گرایان در پی کشف راه حلی برای رهایی از این مسئله هستند دیدگاه مدرن، گسست معنوی را به مثابه مسئله فلسفی نمی کند تا خود را متعهد به یافتن راه حلی برای رهایی از آن بداند چنان که اغلب آنان ریشه بحران های دنیای متجدد را به چگونگی زیست فنیوی باز می گردانند نه به گسست معنوی. عدای کمی از آنان نیز که به مسئله بودن این پدیده نزدیک شده با تلف گسست فقهی به دلیل مختلف از پذیرش چنین تعهدی سرباز زده اند.

آن چه امام خمینی (ره) درباره مسئله اصلی دنیای متجدد تفسیر و توضیح داده است نه از ترون بافتی هست که از آن آخرین دین ابراهیمی (اسلام) است او پرورش یافته مکتب اسلام است و توصیف ایشان به «عالم اسلامی» همزین تر است تا «عالم سنتی» از نظام و زندگی و کلامی ایشان کلاماً پیداست که تا چه اندازه با ادبیات اندیشه مدرن و سنت گرایان تفاوت فلسفی دارد. به علاوه چنین درک سری از واقعیت دنیای متجدد

هر فاکتور هبسی حکومت دینی در دنیای امروز روشنی نشده است بلکه سبانه آن به خیلی بیش تر و به دوره در من آموزی از محضر استبدادی چون مرحوم آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی باز می گردد که همواره پادشاهان و سارون و فغانان درگیر بود شاید اولین اهتمام و مجاهدت علی امام خمینی (ره) در مسئله «گسست معنوی» دنیای متجدد به مواجهه با بدنه است سکولار مایه باز می گردد که نتیجه آن تألیف کتاب «کشف الاسرار» (۱۳۲۲) است ایشان از همان روزگار نگارش «کشف الاسرار» با فرایند «فنا زبانی» و «حیون زبانی» از جامعه درگیر بوده است از این رو، پیام کتبی ایشان به گورباچف نتیجه تجربه چند دهه از مجاهدت علمی و عملی است که شامل تجربه حکومتی در دهه پایانی عمر مبارکشان نیز می شود.

امام خمینی (ره) از چه راهی و با کدام استدلال در پی باز کردن دریچه ای به دنیای بزرگتر و چلورده بود؟ به زعم ایشان، حل مسئله دنیای متجدد به وسیله خود آن ممکن نیست زیرا مسئله فرارو پنهانی بوده و مسایل دنیای فانی هستند یعنی نتیجه تحولات فانی پدیده است و از مشخصات فانی شدن است از این رو، نقت پدیده نمی تواند با آن دست از مسایل دنیای خود در آید «گسست معنوی» یا «بحران معنویت» اقتضای فانی مذهب دنیای متجدد است و لذا با مادیات دنیای متجدد هرگز نمی توان بحران معنویت را حل کرد. امام خمینی (ره) بر همین اساس برای گورباچف استدلال کرده است که با هر کسی نمی توان نیاز واقعی انسان (معنویت) را تأمین کرد زیرا چوهر مبارک کسب معنویت است و «با مادیات نمی توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که فلسفی ترین فرد جامعه بشری در غرب و شرق است» در آرد (۵).

حاصل که با مادیات نمی توان از بحران معنویت نجات یافت آیا با است گرای می شود؟ از گفتار و تأکیدات امام خمینی (ره) بر می آید که «گسست»

فی الجمله ممکن است راهی به سوی رهایی باشد اما نباید طالبان سر چشمه حقیقت معنا به سنت لیبیلوار باشند گرچه ممکن است که سنته انسان را تا عالم معنا و ماوراء رفته ای و هم راهی کنند اما هیچ قطعیتی نیست که بشریت را به سر چشمه حقیقت و هم چون مسأله زبانی هر امره - حتی معنوی و آن سوی نیست پسوی از تجربیات سنت گرایان، سریایی بیش نبوده با فاصله چندانی از مادیات ندارند و گویی پشت سر و نهای علم مادی توقف کرده اند لذا تفسیر جدی و بسطی میان این گروه از تجربیات سنتی و مادیات احساس نمی شود. بنا بر تعریف ویر دلشانی که سنت گرایان از سنت لره می دهند، سنت مفهوم علمی است که شامل همه گونه تجربه معنوی - جسم از تجربه «دینی الهی» و تجربه «دینی الفلفی» - می شود (۶). چون تجربه بشری مدرن از خطا نیست نمی توان بر هر گونه تجربه پای فلسفی از معنویت، مهر سقق و درستی زد بلکه می توان گفت که قابل احترام و تأمل اند چنان که امام خمینی (ره) در فرآزی از توصیه های عرفانی به فرزندان گفته است: «قسم آن چه در هر اول به تو وصیت می کنم آن است که فکر تعاملات اهل معرفت نکنی، که این شیوه جهال است» و از معاشرت با متکبران مقلدات اولیا سربیزی، که اینان قلع طریق حق هستند (۷). آن چه تجربه سنتی را قابل احترام و تکریم کرده است احتمال آن بر تجربه فلسفی (دینی الهی) است. در تجربه مادی (سکولار) احتمال بر امر قدسی بافت نمی شود.

تجربه عرفانی نیز هر قدر که شاسن را در عالم بالا و معنویت تامل بر سر در وقتی به تجربه فلسفی می رسیم، کم رنگ و ناچیز است. چنان که امام خمینی (ره) درباره کتب عرفانی گفته است: «بعضی قدر و منزلتی که دارند و کم کهای بسیار ارزنده ای که به معرفت قرآن کریم می کنند حلاوت و لطافت و جلیمت اسرار کتاب الهی را ندارند» تجربه پای الهی - معنویت و علم بالا، تجربه آن سوی است تجربه در انجمن حقیقت است نه

۱۳۶۷

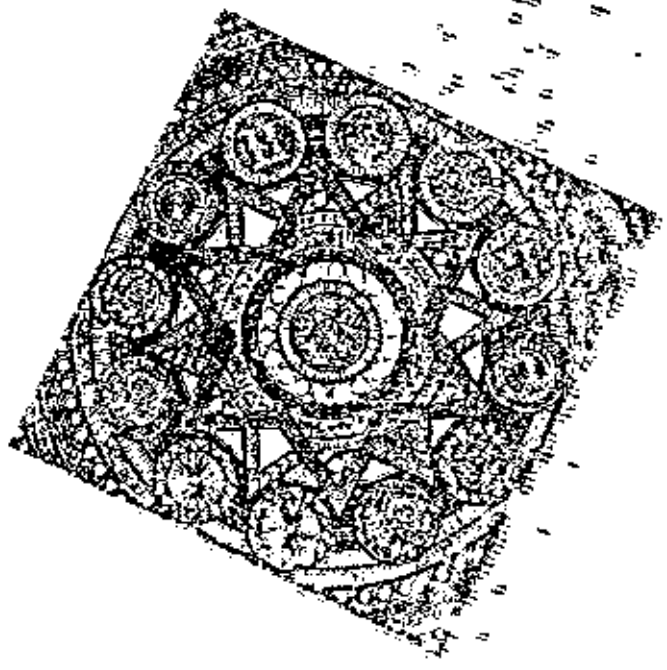
شوق دیدار، از روی شوق دیدار نیست که هر بی حقیقت شتاب می‌کند، بلکه از روی دعوت یار است دستگیری و حقیقت‌جویی آن سوی است نه این سوی. تجربه نهای طرحی‌الی ریکه (۲۸۸) فصل ۲۸۸ است نهای دعوتی استنباط لکم (انفار) ۲۸۸ که تجربه وحیانی است نه تجربه بشری. آنچه در این تجربه است افتاد حقیقت است نه کشف حقیقت. چنین تجربه‌ای با لیاقت مقصد و اصل است از آن تجربه معنویت از سوی خود حقیقت است نه نتیجه مجاهدت و هجرت نفس. تجربه حاصل از افای خود حقیقت (تجربه وحیانی) مصون و منزله از نادرستی و پلیدی است. گمراهی و خفالت در آن راه نادرستی و پلیدی نفس نیست. هاضم صلیحکم و ماغوی و ما یعلق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی (انجم ۲۱-۲۰). آن چه در این تجربه گفته می‌شود وحی خدایست و در آن هیچ گونه نادرستی و پلیدی راه نادرستی تجربه وحیانی جای نماند و چون و چرا نیست و شمار استی و فرستی مطلق است.

وجود رسول مکرم اسلام (ص) مقصد است چون محل نزول وحی است تجربه بشری باید به تجربه وحیانی منتهی شود تا شأن و لیاقت مورد به عالم بالا و شهود حقیقت را پیدا کند. اساساً هر تجربه وحیانی مرتباً از حرکت حقیقت است پس اگر تجربه بشری با این اشتباهی از آن گذر کند، حقیقت از امر قسمی فرود است. هر گونه معرفت سستی که به تجربه بشری منتهی نشده و پیرهای از آن نبرده باشند اصل نیست اصالت معرفت سستی به خاص بودن آن از مادیت است. خلوص سنت گرایان و معرفت سستی و تجربه بشری در تمسک به تجربه وحیانی یا سخن خداست. هر قدر این تمسک بیشتر باشد، خلوص آن قوی تر و اصل تر است. اگر چنین تمسکی به رسول الهی (ص) نماند، جدایی و تفرقه حاصل می‌آید. تفرقه از حقیقت و جدایی از عالم معنا هوانه صلیحکم و لا تفرقوا (الکافران ۱۰۲). افتاد خرد شیمان نیز به پیروی از شخصیتی است که اعتماد به حیل دلد و به فرمان خدا در روز قدر ختم توسط شخص رسول الله (ص) به ولایت و جاویدت آن حضرت منصوب گشته.

تا کلمات امام خمینی (ره) ۳۰ و سوره نوراخر عمر میل کشان - بر نایب گرایان از همین رو سینه هر قدر ره یافت‌های بشر از مادیت خالص تر باشد، راه برای گذر از بحران معنویت هموار تر است. راهی خدای متجدد از بی‌مناهی و فاصله‌گیری از حقیقت به کمک نخل‌های فکری نایب‌مسر است. نایب گرایان در اندیشه معنوی امام خمینی (ره) که شاخصی برای تفکیک سنت گرایان و معرفت اصیل از غیر اصیل گشته اگر خدای متجدد بخواهد از کسب معنوی و بحران معنای‌های پلیدی چسب‌های از توجه به چنین تفکیکی نسیطره بر مبنای نایب‌گرایی اسلامی، آن معرفت و راهی اصیل است که تجربه نبوی ۴ هر آن بر جست‌نماز هر موضوع دیگری باشد. غرب سکولار و شرق سکولار زده هر یک اگر از ادای بسیاری راهی از مادیت داشته باشند باید به تجربه نبوی رسول مکرم اسلام (ص) رو آورند. باید این رو آوردن نایب‌گرا باشد یعنی با ذهنیتی عاری از هر گونه نایب‌گرایان سکولار.

حیث تجربه نبوی ۴ که فاصله جامعه دیندار یا جامعه سکولار و غیر دینی را کمتر کند به طوری که جامعه دیندار خود را در عالم مادی احساس کند نه عالم معنا نایب و خالص نیست پس باید تمسکی نایب به تجربه نبوی داشت. در این شکل از تمسک است که حقیقت محمدیه ۴ خود را برای خدای متجدد آشکار می‌سازد اما این که امام خمینی (ره) چه در بافتی از چگونگی ظهور و بروز حقیقت محمدیه ۴ در خدای متجدد دلزدان گذشت دیگری را مطالب می‌کند.

- پانوش‌ها
۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۸ - ص ۲۱۹ - ترجمه احمد نین، انتشارات ۲۰۰۰
 ۲. همان، ص ۲۲۱
 ۳. همان، ص ۲۲۲
 ۴. همان، ص ۲۲۲
 ۵. همان، ص ۲۲۲
 ۶. همان، ص ۲۲۲
 ۷. همان، ص ۲۲۲
 ۸. همان، ص ۲۲۲
 ۹. همان، ص ۲۲۲
 ۱۰. همان، ص ۲۲۲
 ۱۱. همان، ص ۲۲۲
 ۱۲. همان، ص ۲۲۲
 ۱۳. همان، ص ۲۲۲
 ۱۴. همان، ص ۲۲۲
 ۱۵. همان، ص ۲۲۲
 ۱۶. همان، ص ۲۲۲
 ۱۷. همان، ص ۲۲۲
 ۱۸. همان، ص ۲۲۲
 ۱۹. همان، ص ۲۲۲
 ۲۰. همان، ص ۲۲۲



همسخنی عقل و وحی

نبوت در اندیشه سهروردی وحی

می‌گویند شرط نخست نبوت این است که نبی باید مأمور به اصلاح نوع بشر باشد که این اصلاح در حقیقت در مجموع امور عملی و نظری آنها است. اصلاح نوع در کلام سهروردی در حقیقت جهت تیار بندی انسان را به نبوت نشان می‌دهد. در واقع او با این تیار به طرح برهان تیار انسان به شخصی را که از جانب خدا به اصلاح آنها میرسد، مطرح می‌کند. در واقع به نظر سهروردی نخستین مصلحت بشری آیه استند او می‌گوید در پست نبوت و در شرایطی گسترده تر در رسالت الهی آیه و رسولان الهی است که اصلاح نوع بشر صورت می‌گیرد.

پره‌شی که در این جامع مطرح می‌شود این است که چه نوع اصلاحی در بشر مطرح است که تنها آیه برای آن مبعوث می‌شوند و آن را اصلاح می‌کنند. در حقیقت اصلاح نوع انسان بدون تردید به آنچه که مقوم نوع اوست تعلق می‌گیرد. تلاش پیامبران به منظور عبودیت آن است که انسان از رتبه حیوانی خویش رها شود و به عقل که فصل ممیز او از دیگر موجودات است روی آورد. گوهر نبوت دعوت به عقل است در همه تعالیم و رسولان الهی و هر همه جنبه‌های عملی و نظری سخن آنها این معنا که تمسک به عقل موجب نصیحه و سلامت نفس انسان و تحقق جامعه‌ای که در آن عدالت و محبت به نوع بشر قابل دستیابی است دیده می‌شود. اصلاح نوع انسان در سخن سهروردی ۴ که در حقیقت زمینه اصلی بحث آیه استند شده معین این معناست که آنها انسان را در طرح تیار های الهی خود به عقل را جاع می‌دهند. پیامبران می‌گویند بشر را در بهره‌بردن از امکانات زندگی خود به سوی بیرنگ که در واقع در آن سو، حکم عقل به داری نهفته است. این که در قرآن کریم نیز آیه به عنوان هذکر ۴ یاد شده است شاید بتواند به این معنا حمل کرد که آنها انسان را در وهله نخست به عقل که به متبیه رسول حیوانی نبوت تفکر می‌دهند آنچه واضح است این است که در واقع آیه انسان را به کامل‌ترین حقیقت در عالم دعوت می‌کند که این کامل چیزی جز عقل نیست.

حسن سیدعرب نبوت در آثار و اندیشه سهروردی مسبق به نظر به او هرگز وحدت میان عقل و وحی است. سهروردی با طرح فلسفی عالم مثال به دنبال آن است که محل معنوی وحدت مزبور را بیان کند. طرحی که او از این عالم به دست می‌دهد در حقیقت متفاوت با کوشش‌هایی است که بعدها در عرفان ابن عربی برگی اثبات عالم مثال صورت گرفت.

اساس بحث سهروردی در نبوت در جهت طولی و عرضی قابل بررسی است جهت طولی این بحث به عالم مثال مربوط می‌شود. در حقیقت او معتقد است که نمی‌توان بر اساس جهان‌شناسی نوافلاطونیان که در آن کمال نفس به اتصال او با عقل فعال داشته شده به بحث از نبوت پرداخت. بلکه طرح اولی سهروردی در وحدت میان عقل و وحی در اتصال به این عالم صورت می‌گیرد. او می‌گوید اگر چه عقل فعال در مراتب تشکیکی وجود اقرب به واجب الوجود است اما برای انسانی که به عنوان رسول برگزیده می‌شود دیدار با عقل فعال و آنچه در این عالم روی می‌دهد توسط عالم مثال ممکن می‌شوند زیرا این عالم از حیث نزول به عالم ماده که محل تحقق رسالت رسول و نبوت نبی است، نزدیکتر است و در همین حال در برای خود یعنی در مرتبه صعودی خویش، با عقل فعال نسبت دارد.

سهروردی این نظریه را در بحث فاشراق نفس از مراتب عالی و جوده نیز دخیل می‌داند. در واقع او معتقد است که نفس نبی در عالم مثال حقیقت وحی را شهود می‌کند و این عالم محل دیدار او با چیرگی است. وی این امکان را در دیگر عوالم ممکن نمی‌داند. اگر چه به نظر او این کشف در حقیقت و در باطن از مراتب نازل اتصال نفس نبی به عقل فعال است. سهروردی در اثر مهم خود با عنوان «المستلغ و المعطر حیات» شروط فلسفی نبوت را بیان کرده است. اگر چه در برخی دیگر از نوشته‌های خود این بحث را به شکل دیگری مطرح کرده است. او در این کتاب

در گسرو چنین حقیقتی است که البته اهمیت معارفی همانند توحید نشان داده می‌شود و پیداست که هر لوک عقلی انسان به سوی توحید متغیر ترین طریق تفکر و اجرا است. به نظر سهروردی قبیله از سوی اصلان برای اصلاح بشر نوع او مأمور می‌شوند. در این اصلاح آنچه که «غیب» نیز نام دارد نهفته شده است. آنها انسان را به قیب که که به متبیه کلون توجه ایمان مبتنی بر عقل انسان است دعوت می‌کنند. توجه فلان انسان به غیب در سخن سهروردی در حقیقت با کلمه «فانظر» صورت گرفته است. در حقیقت به نظر سهروردی آنچه در انسان در تعلق با انکار آیه است. عقل اوست چون تنها عقل است که قادر است به این مهم آگاه شود. تفسیری که سهروردی از نبوت مطرح می‌کند در واقع همان معرفتی است که در عرفان محیی الهی بن هر می از آن با عنوان «عقلان نبوت» سخن گفته شده است. مساله اصلاح نوع انسانی در توصیفی که سهروردی از نبوت دارد حفاظت انسانی بودن دین را که از مباحث امروزی کلام است به پاد می‌آورد. فلسفه نبوت در نظر او با این غایت تحقق می‌یابد یعنی قبیله با رفاه نوع انسان در پست معارف دینی و نشان دادن گوهر عقل او به او به عنوان معنوی که قادر است توسط آن حقایق هستی را در کمال کند. وی را به کمال مطلوب خود راهنمایی می‌کند. تعلق دین به انسان و انسانی بودن آن به معنای اصالت بخشیدن به انسان به عنوان تنها حقیقت هستی نیست بلکه به دین معناست که نبوت طریق او را توسط دین، جهت نیل به توحید فراهم می‌کند. هر حال بحث از حقیقت نبوت در راه سهروردی با اصلاح آغاز می‌شود. به گفته او این اصلاح دارای مراتب و خصوصیات مخصوص به خود است. او می‌گوید نبی باید از جانب خداوند مأمور باشد و این سخن او معین این معناست که آنچه او بدان مأمور می‌شود حقیقتی است که جز با راهنمایی خداوند نیل به آن ممکن نیست. نبی مأمور است و این مأموریت او به حوزه موارای عقل انسان تعلق می‌گیرد. این سخن بدان معناست که حقیقت نبوت بشری خداوند به عقل انسان است. نه این که عقل در کمال خود دارای نفس است. بنابراین به نظر سهروردی می‌توان وحدت میان عقل و وحی را در طول یکدیگر دانست و این وحدت موجب همسخنی و همسخنی میان آن دو می‌شود. این رو کمال نفس انسان در وحدت میان عقل و وحی دانسته شده و در غیر این صورت عقل انسان اگر چه دارای کمالات مخصوص به خود است اما به رغم این تمایز گاه به کمال ناظر به حسن تبدیل می‌شود و این همان معنی است که عقل را خادم حس انسان می‌کند و گوهر آن در کتب حقایق عالم برای همیشه در وجود آدمی دفن خواهد ماند.